



ماکسیم گورکی

مادر

علی اصغر سروش



مؤسسه انتشارات نگاه
تاسیس: ۱۳۵۲

سخن ناشر

دربارهٔ ماکسیم گورکی

... ماکسیم گورکی (۱۸۶۸-۱۹۳۶) با نام واقعی آلکسی ماکسیموویچ پشکوف^۱ نویسندهٔ رمان، نمایشنامه و مقالات ادبی، زادهٔ نیژنی نوگورود^۲ شهری در روسیه است. شهری که از سال ۱۹۳۲ در ارج نهادن به مقام ادبی او «گورکی» نام گرفت و تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۱ به همین نام خوانده می‌شد.

گورکی در خانواده‌ای روستایی بالید و اگر تحصیلاتی داشت از دانشکده‌ای به نام زندگی کسب کرده بود. پدر و مادر او عاشقانه یکدیگر را دوست می‌داشتند و چون بی‌رضایت پدر عروس با هم ازدواج کرده بودند سخت مورد ستم خانوادهٔ دختر واقع گشتند. پدر عروس که خود طعم فقر چشیده و یکباره به تاجری مرفه تبدیل شده بود هرگز نمی‌خواست که دخترش با یک کارگر ساده ازدواج کند. پدر گورکی جوانی کارا و تیزهوش بود و با تلاش بسیار در یک شرکت ساختمانی به عنوان کارمند شغلی یافت تا زندگی همسر و فرزندش را به‌خوبی اداره کند. این دوران خوش و کوتاه در سال ۱۸۷۲ به دلیل مرگ وی در اثر بیماری پایان یافت. همسر بیوهٔ او مجبور شد دست کودک چهار ساله‌اش آلکسی را بگیرد و به خانهٔ پدری بازگردد و این آغازی شد بر رنج‌های کودکی که از همان خردسالی مجبور بود برای

1. Aleksei Maksimovich Peshkov

2. Nizhny Novgorod

گذران زندگی کار کند بی آنکه بتواند همانند کودکان دیگر به مدرسه رفته و بیاموزد. با این همه آلکسی خواندن و نوشتن را از پدر بزرگاش که مردی سختگیر بود آموخت و اندیشیدن به داستان را نیز از قصه‌گویی‌های مادر بزرگاش فراگرفت. در هشت‌سالگی رفتن به مدرسه‌ای را تجربه کرد لیکن بر اثر مرگ مادر و عدم بضاعت مالی مجبور به ترک آن شد. زین پس او را برای کار به بیرون از خانه فرستادند و آلکسی برای به‌دست آوردن دستمزدی که با آن زندگی مادر بزرگ را بچرخاند بی‌هیچ خستگی کار می‌کرد. یک سال بعد خانه و انهاد و گریخت و چون تاب رویارویی با مادر بزرگ نداشت شب و روزش را در کنار باراندازهای رود «ولگا» سپری می‌کرد. سرانجام کاری در آشپزخانه یک کشتی بخار یافت و سرآشپز کشتی نخستین آموزگار زندگی او شد و گورکی زین پس با ادبیات داستانی آشنایی یافت. پشتکار او در خواندن کتاب و ادارش کرد تا تلاشی برای ورود به دانشگاه «غازان» کند لیکن در اندک زمانی به بیهوده بودن این تصمیم پی برد. زندگی در میان فرودستان و سپس آشنایی با محافل روشنفکری و دانشجویی او را به مجامع سیاسی کشاند و آنگاه که در یک نانوایی کار می‌کرد افکار خویش را میان کارگران اشاعه داد. پلیس شهر غازان او را شناسایی کرد و پرونده‌ای سیاسی برایش تشکیل داد. زندگی تلخ و محنت‌بار سبب شد که در سال ۱۸۸۷ دست به خودکشی زند و شاید انتخاب نام «گورکی» به‌عنوان نامی ادبی، ریشه در این زندگی پررنج داشت چراکه در زبان روسی، گورکی به معنی «آدم تلخ» است. گورکی در آثار داستانی‌اش گو اینکه از رنج‌های آدمی می‌نویسد اما هرگز نویسنده‌ای بدبین نیست و حتی زمانی که درباره ولگردها و دزدان می‌نویسد با نگاهی واقع‌بینانه زندگی این اقشار را ثبت می‌کند.

از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ به سبب داشتن اندیشه‌های انقلابی رنج تبعید را به جان خرید و با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه به حمایت از آن پرداخت. او که اولین داستان‌اش «ما کارچودرا»^۱ را به سال ۱۸۹۱ در قفقاز منتشر کرده بود

اینک یک چهره ادبی شناخته شده بود و به همین دلیل پلیس تزاری لحظه‌ای او را به حال خود رها نمی‌کرد. در دوران تبعید به «آرزاماس» و بعد از اینکه به «کریمه» منتقل گردید به عضویت آکادمی علوم برگزیده شد اما به دستور صریح شخص تزار نام او از لیست اعضای آکادمی حذف شد و این دستور تزار سبب گردید که آنتون چخوف نویسنده بزرگ روس نیز اعلام کند که هیچ علاقه‌ای ندارد نام او در میان لیست اعضای آکادمی باشد.

بدین‌گونه پلیس تزاری دریافت که با نویسنده‌ای چنین مشهور نمی‌تواند درگیر شود و از آنجا که دستگاه استبداد تزاری پس از واقعه «یکشنبه خونین» خونریزتر شده بود دوستان گورکی برای حفظ جان او بیشتر می‌کوشیدند. در این دوره اجرای نمایشنامه «در اعماق» نام او را در اروپا طنین افکن کرده بود.

در سال ۱۹۰۶ برای جمع‌آوری کمک مالی مبارزه راهی امریکا شد و در ایام اقامت در این کشور آغاز به نوشتن «مادر»^۱ کرد که امروزه یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات کارگری و ره و رسم مبارزه است که دیگر به اثری کلاسیک بدل شده و اقتباس «برتولت برشت» نویسنده، شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی از آن خود یک اثر معتبر ادبی است. در سال ۱۹۲۶ بر اساس رمان مادر «وسولود پودوفکین» کارگران روسی فیلمی صامت ساخت که در تاریخ سینمای جهان اثری مرجع است. مبارزه سیاسی و فرهنگی گورکی سبب گردید که نتواند به روسیه بازگردد و ناچار به‌عنوان یک مهاجر سیاسی در «کاپری» ساکن شد و آنگاه که به مناسبت سیصدمین سال سلطنت رومانف‌ها جشنی برپا شده و عفو عمومی اعلام گردید به روسیه بازگشت. در سال ۱۹۱۷ علائم بیماری سل در او مشاهده شد اما او خستگی‌ناپذیر می‌نوشت و در همین ایام روزنامه «زندگی نوین» را بنیان نهاد و آن را نشریه‌ای کرد در انتقاد از افراطیون و انقلابی‌نماها و به تدریج منتقد سرسخت آنان شد و با تندی‌ها و خشونت‌های لنین و بلشویک‌ها به مخالفت برخاست. گورکی در ۱۹۲۲ بیماری‌اش را بهانه کرد و سال‌ها در سورنتو^۲ ایتالیا زندگی کرد و در

سال‌های فرجامین زندگی آنگاه که به روسیه بازگشت با استقبال رسمی دولتمردان شوروی روبرو گردید.

ماکسیم گورکی نویسنده‌ای مردمی و سخت‌کوش بود و گو این‌که بسیاری از منتقدین ادبی، آثار او را به گونه‌ای سرچشمه رئالیسم سوسیالیستی دانستند لیکن گورکی هرگز به این قبیل تقسیم‌بندی‌ها در عرصه ادبیات اعتنایی نمی‌کرد و سبک و شیوه خود را داشت، روش داستان‌گویی او حتی به صورت شفاهی نیز مورد علاقه بسیاری از معاصران او بود. این جمله «لئون تولستوی» بسیار معروف است که خطاب به گورکی گفته بود: «بیا و قصه‌ای برایم بگو، تو بسیار خوب و ماهرانه داستان می‌گویی، قصه‌ای از دوران کودکی ات بگو، هرگز باور ندارم که تو روزی کودک بوده‌ای. چنان داستان‌گو هستی انگار که عاقل و بالغ از مادر زاده‌ای.»

گورکی عاشق زندگی، کتاب و موسیقی بود و سونات پیانوی بتهوون در ژمازور را به دلیل تم غمبار و شور حماسی اش یک سمفونی می‌دانست تا سونات. شیفتگی به موسیقی بتهوون و شخصیت او سبب گردید که به سال ۱۹۱۶ در نامه‌ای خطاب به «رومن رولان» از او بخواهد تا زندگی نامه این هنرمند بزرگ را بنویسد.

برخی از آثار مهم گورکی اینهاست: مادر (۱۹۰۷) کلیم سامگین (۱۹۱۴-۱۹۱۲) در اعماق (۱۹۰۲) دوران کودکی (۱۹۱۴-۱۹۱۳) در جستجوی نان (۱۹۱۶) دانشکده‌های من (۱۹۲۳) سه رفیق (۱۹۰۰) و آرتامانوف‌ها (۱۹۲۵).

امروزه بازخوانی رمانی همچون «مادر» که بی‌اعتنا به بار سیاسی و ایدئولوژیک آن در زمره آثار کلاسیک است، مجالی فراهم می‌آورد که با نگاهی ویژه و از افقی دیگر بدان دقیق شویم. و این پرسش در پس ذهنمان جوانه زند: «ادبیاتی که می‌تواند "مادر" داشته باشد، فرزندانمان همچون "مرشد و مارگریتا" نیز خواهد پرورد...»

انتشارات نگاه

علیرضا رئیس دانا

کتاب اول